پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل
سال 10 ، شماره 1، پاییز و زمستان 1400
صفحات: 28-1

Iranian Research Letter of International Politics
Vol. 10, Issue. 1, Autumn & Winter 2021
Pages: 1-28
Doi: 10.22067/irlip.2021.70711.1084

نوع مقاله: پژوهشی

همانندی‌های مارکسیسم‌ـلنینیسم با اندیشه و رفتار داعش

نوژن اعتضادالسلطنه[1]، بهرام نوازنی[2]

تاریخ دریافت: 1400/03/10؛ تاریخ پذیرش1400/6/13

چکیده

هدف مقاله حاضر، بررسی ریشه‌های دیدگاه غرب‌ستیزانهٔ اسلام‌گرایی رادیکال (مورد داعش) و مقایسهٔ آن با ایدئولوژی سیاسی جایگزین غربی، در شکل توتالیتر آن (مارکسیسم—لنینیسم) است. این مقایسه برپایهٔ بازسازی نظریهٔ سیاسی سید قطب، مهم‌ترین نظریه‌پرداز اسلام‌گرایی رادیکال در دوران معاصر، و ولادیمیر لنین، نظریه‌پرداز مارکسیسم—لنینیسم انجام شده است. با وجود تمام تفاوت‌های این دو دیدگاه، می‌توان مبانی مشابهی را در این دو نظریه‌پردازی و اندیشه‌ورزی یافت: «تاریخ بشر، به‌عنوان نبرد مرگ و زندگی میان خیر و شر قلمداد می‌شود که در هر دو نظریه، شر موجودیت بشر را تهدید می‌کند. دراین‌میان، افرادی هستند که شخصیتی همراه با خیر دارند و دارای مأموریت یا رسالت هستند تا بشریت را از شر نجات دهند و سرانجام، آرمان‌شهر جامعهٔ بی‌طبقه را تحقق بخشند؛ در چنین فرایندی، مبارزه و منازعه، امری طبیعی است و باید برای ایجاد جامعه‌ای متشکل از پیروان عقیدهٔ راستین تلاش کرد» پرسش و مسئله اصلی این مقاله، این است که «آیا دو جریان اسلام‌گرایی رادیکال (مورد داعش) و مارکسیسم – لنینیسم (بلشویسم) قابل مقایسه هستند؟» و اینکه « چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان این دو جریان وجود دارد؟» یافته این مقاله این است که اسلام‌گرایی رادیکال، یک ایدئولوژی پیشامدرن نیست، بلکه فراترازآن، می‌توان آن را ایدئولوژی‌ای به‌شمار آورد که پیروان خود را (با تأکید بر این موضوع که این جوامع در تحقق وعدهٔ اصلی خود، یعنی آزادی، شکست خورده‌اند) به نقد جامعهٔ لیبرال تحریک و تشویق می‌کند. روش پژوهش در این مقاله، توصیفی‌ـتحلیلی مبتنی‌بر منابع اسنادی‌ـکتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: اسلام‌گرایی رادیکال، داعش، سید قطب، مارکسیسم‌ـلنینیسم، تمامیت‌خواهی

---

1. دانش‌آموخته دوره دکترای اندیشه سیاسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری، تهران، ایران نویسنده مسئول
nozhan.et@gmail.com ✉
2. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران
navazeni@soc.ikiu.ac.ir

Similarities between Marxism-Leninism with the Thought and Behavior of ISIS

Nozhan Etezadosaltaneh*[1], Bahram Navazeni[2]

Abstract

The aim of the present article is to clarify the roots of the anti-Western view in radical Islamism and to compare it with the alternative political ideology of the West in its totalitarian form (Marxism-Leninism). Comparison based on the reconstruction of the political theory of "Sayyid Qutb" is the most important theorist of radical Islamism in the contemporary era and "Vladimir Lenin" is the theorist of Marxism-Leninism. Despite all the differences, similar basic structures can be seen in these two theories and thinking: Human history is seen as a battle of life and death between good and evil, which in both theories of evil threatens human existence. he does. Among them are people who have a good character and have a mission or mission to save humanity from evil and ultimately realize the utopia of a classless society. Fighting and conflict in this process is natural and should be organized in order to purify society. He tried to follow the followers of the true belief. The conclusion of this article is that radical Islamism is not a pre-modern ideology, but rather it can be considered as an ideology that incites and encourages its followers by criticizing the liberal society, stating that these societies fulfill their main promise. That is freedom is failed. The research method in this article is descriptive-analytical based on documentary-library sources.

Keywords: Radical Islamism, Sayyid Qutb, Marxism-Leninism, Totalitarianism

1. PhD Graduated in Political Philosophy from Institute for Social and Cultural Studies Ministry of Science, Research & Technology (Corresponding Author)

✉ nozhan.et@gmail.com

2. Associate Professor, Imam Khomeini International University

مقدمه

سدهٔ بیستم، با رخدادهای خشونت‌آمیز و مرگباری آغاز شد و با خوش‌بینی به پایان رسید؛ این سده در سال 1914، با جنگ جهانی اول آغاز شد و در سال 1991 با فروپاشی امپراتوری سوسیالیستی‌ـکمونیستی که بر بسیاری از کشورهای شرق اروپا سیطره داشت، به پایان رسید. با فروپاشی امپراتوری سوسیالیستی، خوش‌بینی زیادی به چشم‌انداز امنیت حاصل از تثبیت و تقویت دموکراسی غربی ایجاد شد، زیرا دشمن آن، یعنی سوسیالیسم، کنار زده شده بود. سوسیالیسم، با وجود طرفدارانی در کره شمالی و کوبا و در میان برخی از دانشجویان غربی، به‌تدریج درحال فروپاشی بود.

فرانسیس فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان»، دیدگاه خوش‌بینانه‌ای را دربارهٔ فرایند گسترش دموکراسی در سطح جهان مطرح کرده، اما به وجود تهدید ناشی از بنیادگرایی مذهبی، به‌ویژه اسلام‌گرایی رادیکال ــ که امروز در قالب گروه‌های سلفی ــ تکفیری دیده می‌شود ــ توجه چندانی نداشته است (Fukuyama, 1992: 70).

سوسیالیسم و بنیادگرایی مذهبی، هر دو ایدئولوژی‌هایی هستند که باور دارند، سرانجام باید سلطهٔ جهانی به‌دست آورند. برپایهٔ شواهد موجود، هر دو ایدئولوژی، آمادهٔ جنگی بی‌رحمانه تا دستیابی به پیروزی نهایی بوده و هستند. پس‌ازآن چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ به‌نظر آنان، صلح و عدالت برقرار خواهد شد. در سوسیالیسم، جنگ طبقاتی پایان خواهد یافت و از دید بنیادگرایان مذهبی، قوانین شریعت با تفسیر خاص آنان حاکم خواهند شد و کسانی‌که خود را با قوانین الهی هماهنگ نمی‌کنند، نابود خواهند شد.

هر دو ایدئولوژی، برای رسیدن به این «عصر طلایی» نیازمند «دشمنان دائمی» هستند. در اینجا ویژگی‌های مشترک چشمگیری میان بنیادگرایان دینی و سوسیالیست‌های اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد. از دید آنان، برای «دیگری» دو راه وجود دارد: گرویدن به مسیر آنان، یا انتخاب گزینهٔ مرگ. اکنون با فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی به‌نظر می‌رسد، اسلام‌گرایی رادیکال، دشمن اصلی دموکراسی‌های لیبرال است و همانندی‌های چشمگیری میان این ایدئولوژی با جنبه‌هایی از مارکسیسم‌ـلنینیسم وجود دارد که در ادامه به‌طور مفصل بررسی خواهد شد.

باور به لزوم درپیش گرفتن «ترور انقلابی»، یکی از اصول مهم مارکسیسم‌ــلنینیسم است. لنین در تاریخ 21 فوریه 1918، فرمان داده بود که «آشوبگران ضدانقلاب» باید در صحنهٔ حضور خود

تیرباران شـوند. او در پاسـخ به یک بلشـویک که مخالف این ایده بود، گفت: «بی‌تردید شـما تصـور نمی‌کنید که ما بدون اعمال بی‌رحمانه‌ترین شکل ترور انقلابی بتوانیم پیروز شویم»؟ (Lenin, 1918). او در «دولت و انقلاب» می‌نویسـد: «دولت، سـازمان ویژه‌ای برای اعمال خشـونت علیه برخی از طبقات و سـرکوب آن‌ها اسـت. پرولتاریا باید کدام طبقه را سـرکوب کند؟ به‌طور طبیعی، تنها طبقه استثمارگر، یعنی بورژوازی را باید سرکوب کند» (Lenin, 1918).

لنین در دفاع از کشتار مالکان زمین در شهر نیژنی نووگورود روسیه در اوت 1918، تلگرافی را مبنی‌بر لزوم ایجاد «وحشـت توده‌ای» و «دسـته‌جمعی» برای هوادارانش فرسـتاد و در آن خواسـتار رفتار خشونت‌آمیز با آن‌دسته از مالکان زمین شد که در برابر خواسته‌هایش مقاومت می‌کردند. او در این تلگراف نوشـته بود: «رفقا! شـورش کولاک (اصـطلاحی برای اشـاره به دهقانان مرفه و ثروتمند روس) در مناطق ما باید بدون ترحم سرکوب و در هم شکسته شود.... شما باید دست‌کم صد نفر از کولاک‌های حرامزادهٔ ثروتمند و خونخوار شـناخته‌شـده را پیش‌روی همگان دار بزنید؛ به‌گونه‌ای که مردم آنان را ببینند. نام آنان را منتشر کنید و اموال و محصولاتشان را مصادره کنید. تمام این اقدامات را به‌گونه‌ای انجام دهید که مردم اطراف آن منطقه در کیلومترها آن‌سـوتر نیز این موارد را مشـاهده و درک کنند» (Werth, 1999: 72).

توجه لنین به لزوم همکاری با مسلمانان برای مقابله با قدرت‌های استعماری، قابل‌توجه است. یکی از نخسـتین سـخنان او خطاب به «مسـلمانان زحمتکش روسـیه و شـرق» در دومین همایش سراسری سازمان‌های کمونیستی مسلمان در نوامبر 1919، این بود که انقلاب سوسیالیستی تنها مبارزهٔ پرولتاریای انقلابی در هر کشـور علیه بورژوازی آن نخواهد بود، بلکه مبارزه‌ای با تمام شکل‌های استعمار و کشورهایی است که زیر سلطهٔ امپریالیسم هستند و نبردی است با امپریالیسم بین‌المللی (Lenin, 1967: 290). بلشویک‌ها، از حضور مسلمانان چپ‌گرا در میان خود استقبال کردند. درنتیجه، تقریباً 15 درصد اعضای حزب کمونیست، مسلمان بودند و در مناطقی از آسیای میانه، مسلمانان 70 درصد اعضا را تشکیل می‌دادند. رهبران بلشویک، فراخوانی را برای «جنگ مقدس علیه امپریالیسـم غربی» صـادر کردند. لنین تأکید کرد که پشـتیبانی از جنبش‌های اسلام‌گرایانه، در شرایطی که آنان با طبقات حاکم محلی، طبقات عامل دست‌نشانده استعمار، یا هر دو مبارزه می‌کنند، امری ضروری است. درواقع، لنین مخالف کسانی بود که استدلال می‌کردند،

کمونیست‌ها نباید با هیچ‌گونه جریان مذهبی‌ای همکاری کنند. در بستر روسیه، نفی غرب، به‌معنای نفی مطلق‌گرایی تزاری (سرنگون‌شده) نیز بود. آنان دراین‌مورد، با انقلابی های مسلمان، همانندی‌هایی داشتند و درنتیجه، فرصتی برای همکاری با آنان پیش آمد.

لنین، توجه ویژه‌ای به آسیا داشت و باور داشت که برای تضعیف قدرت امپریالیست‌ها، لازم است که از انقلاب در مستعمره‌های غرب در آسیا پشتیبانی شود تا استعمارگران نتوانند از مواد اولیه و بازار کشورهای آسیایی برای بقای خود بهره ببرند. او در سال 1920 اشاره کرده بود که یکی از مهم‌ترین دلایل کند بودن روند شکل‌گیری جنبش انقلابی طبقهٔ کارگر در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری، این واقعیت است که قدرت‌های غربی، به‌دلیل دارا بودن مستعمره‌هایی در آسیا، سود فراوانی به‌دست آورده و توانسته‌اند آریستوکراسی بزرگ و پایداری را ایجاد کنند (Lenin, 1977: 193)؛ درنتیجه، از دید بلشویک‌ها، جهان سرمایه‌داری با از دست دادن مستعمره‌های خود، پیش از پیروزی کمونیسم، تضعیف می شد و انقلاب در شرق می‌توانست مقدمه‌ای برای انقلاب در غرب باشد. لنین در سال 1920، سیاست «نگاه به شرق» شوروی را مطرح کرد و بر این نظر بود که ممکن است آسیا بتواند از مراحل سرمایه‌داری گذر کرده و پیش از رخداد انقلاب سوسیالیستی در اروپا، به‌سوی سوسیالیسم حرکت کند (Lenin, 1977: 196).

1. ضرورت شناخت نظری مارکسیسم-لنینیسم و اسلام‌گرایی رادیکال

در سال‌های اخیر، حمله‌های تروریستی نیروهای اسلام‌گرای رادیکال یا سلفی-تکفیری‌های جهادی، سبب طرح بحث‌هایی دربارهٔ چگونگی مقابله و رویارویی با این تهدید شده است. دراین‌میان، هرگونه تلاشی برای مقابله با تروریسم اسلام‌گرایان رادیکال سلفی-تکفیری، نیازمند شناخت عمیق ایدئولوژی هدایت‌کننده این جریان است.

اسلام‌گرایی رادیکال، لزوماً مخالف تمام عناصر مدرنیته نیست؛ همان‌گونه که پل برمن اشاره کرده است، اسلام‌گرایی رادیکال، شباهت‌هایی با ایدئولوژی‌های توتالیتر، به‌ویژه مارکسیسم-لنینیسم دارد (Berman, 2001: 18-23). برمن در کتاب «ترور و لیبرالیسم»، این نظر را مطرح کرده است که اسلام‌گرایی رادیکال با ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه غربی، ازجمله مارکسیسم-لنینیسم و ناسیونال-سوسیالیسم (نازیسم) قابل‌مقایسه است. او بر این نظر است که این ایدئولوژی‌ها،

شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؛ نخ ست اینکه همه آن‌ها، مخالف نظم لیبرال ه ستند و لیبرالی سم را د شمن م شترک خود می‌دانند و نکتهٔ دوم اینکه گروهی از مردم که از دید این ایدئولوژی‌ها، نیروهای خیر به شمار می‌آیند، رسالت دارند که زندگی ایدئال و آرمانی را محقق، و تلاش‌های قدرت‌هایی که شـیطانی به‌شـمار می‌آیند را خنثی کنند. در این مسـیر، تنها یک نبرد آخرالزمانی می‌تواند شـیطان را شکست دهد (Berman, 2001).

از دیدگاه او، این ایدئولوژی‌ها، ویژگی‌های مشـــترکی دارند که عبارتند از: نفرت از یک کلیت و موجودیت (از نگاه آنان) فروپاشیده و فاسد؛ ستایش گذشته‌ای خیالی، روحانی، پرهیزکارانه و پاک؛ تمایل به دستیابی به آیندهٔ آرمان‌شهرگرایانه؛ و شوروشوق داشتن، برای برقراری نظام‌های دیکتاتوری. از دید برمن، تمام ایدئولوژی‌های یادشده، دشمنان داخلی و خارجی‌ای را برای خود برمی‌شمارند و آنان را مسئول «شر فعلی» معرفی می‌کنند.

2. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زیادی در راستای مقایسهٔ موردی مارکسیسم‌ـلنینیسم با اسلام‌گرایی رادیکال انجام نشده اســت و بیشــتر پژوهش‌های موجود، به‌طورکلی، تمامیت‌خواهی را با اســلام‌گرایی رادیکال مقایســه کرده‌اند؛ این درحالی است که برخی از اندک پژوهش‌های انجام‌شده دربارهٔ موضوع پژوهش حاضر نیز، این موضوع را به‌گونه‌ای جامع بررسی نکرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، هاوری حسن حمه، پژوهشگر کرد، در مقاله‌ای با عنوان «مقایســه‌ای میان مارکســیســم و جهادگرایی ســلفی دولت اســلامی»، همســانی‌های مارکســیســم و ایدئولوژی داعش را مقایســه کرده (Hama, 2019)، اما مصــداق‌های چندانی را در این مورد ارائه نکرده است.

در پژوهش دیگری با عنوان «بلشویک‌های جدید»، فردریک کاگان، پژوهشگر مؤسسه آمریکایی «امریکن اینترپرایز»، رهبران القاعده و شـــاخهٔ این گروه در عراق (که داعش از درون آن ظهور کرد)، به‌ویژه ایمن‌الظواهری و زرقاوی، را با چهره‌های بلشویک در روسیه، ازجمله لنین و استالین، مقایسه کرده اســت (Kagan, 2005)، باوجوداین، کاگان، شــخصــیت‌های یادشــده را از منظر روایت‌گری تاریخی، با یکدیگر مقایسه کرده و مقاله‌اش فاقد جنبهٔ بررسی از منظر فلسفی و ایدئولوژیک است.

مارک ان کاتز، تحلیل‌گر مسائل روسیه ـــــ که پژوهش‌های گسترده‌ای درباره جنبش‌های انقلابی

جهان انجام داده است، مفهوم «انقلاب فراملی» را بررسی، و همانندی‌ها و ناهمانندی‌های جنبش انقلابی مارکسیسم-لنینیسم و اسلام‌گرایی رادیکال را بیان کرده است. او در سال 2002 در مقاله‌ای با عنوان «بن‌لادن، به‌عنوان یک رهبر انقلابی فراملی» اشاره کرده است که بن‌لادن، خواستار گسترش انقلاب اسلام‌گرایانه در سرتاسر جهان اسلام بود. او می‌نویسد، بن‌لادن تنها رهبری نبود که خواست انقلاب فراملی را مطرح کرد، بلکه انقلاب لنینیستی در روسیه، انقلاب مائوئیستی در چین، و انقلاب کاستروئیستی در آمریکای لاتین، همگی خواستار گسترش انقلاب در مناطق پیرامونی خود و حتی فراتر از آن، در سطح بین‌المللی و فراملی بوده‌اند (Katz, 2002: 81).

کاتز اشاره کرده است که برخی از این جنبش‌ها موفقیت‌هایی را به‌دست آوردند. انقلاب‌های لنینیستی، افزون‌بر روسیه، در شرق اروپا، آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین رخ دادند و اسلام‌گرایان رادیکال نیز در سودان و افغانستان موفق شدند. کاتز در ادامهٔ مقاله، دلایل پیدایش لنینیسم، مائوئیسم، کاستروئیسم، و همچنین اسلام‌گرایی رادیکال را بررسی کرده است. از دید او، سه عامل حاکمیت اقتدارگرایانه در کشورها، نفوذ و مداخلهٔ خارجی، و توزیع ناعادلانهٔ ثروت، مهم‌ترین عوامل پیدایش جنبش‌های رادیکال فراملی و انقلابی به‌شمار می‌آیند؛ برای مثال، روسیهٔ تزاری، حافظ منافع سرمایه‌گذاران خارجی در اوایل قرن بیستم بود؛ عاملی که سبب ظهور جنبش بلشویکی به رهبری لنین شد. رژیم کومینتانگ در چین، در دفاع از کشور در برابر حملهٔ ژاپنی‌ها ناکام ماند و مائوئیست‌ها، دست بالا را پیدا کردند. رژیم باتیستا در کوبا، وابسته به حمایت دولت ایالات متحده آمریکا بود؛ عاملی که خود، سبب ظهور جنبش انقلابی کاستروئیستی شد. بن‌لادن و جنبش‌های اسلام‌گرای رادیکال نیز بر این باور بوده‌اند که کشورهای حوزهٔ شبه‌جزیره عربستان، زیر سلطهٔ حکومت‌های اقتدارگرا و حافظ منافع آمریکا هستند. نارضایتی از حضور نیروهای غیرمسلمان آمریکایی در عربستان سعودی (کشوری که خود را خادم حرمین شریفین می‌داند) برای محافظت از آن کشور در برابر حملهٔ احتمالی صدام حسین در دوران زمامداری‌اش بر عراق، انگیزه‌ای برای عضوگیری بن‌لادن از میان جوانان مسلمان بود (Katz, 2002: 81-82).

کاتز اشاره می‌کند، تفاوت‌های ملی‌گرایانه یا ناسیونالیستی، سبب ناکامی جریان‌های فراملی‌گرا و بروز رقابت در میان جناح‌های آن شده است (مانند اختلاف ایجادشده بین شوروی و چین، یوگسلاوی و آلبانی، و چین و ویتنام، که تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 ادامه

یافت). انقلابی‌های اسلام‌گرای رادیکال، با وجود طرح شعارهای پان‌اسلامیستی، نتوانستند اتحاد میان خود را حفظ کنند؛ برای مثال، دولت سودان که تا سال 1996 از بن‌لادن حمایت می‌کرد، پس‌ازآن تصمیم گرفت، راه خود را جدا کند و پس از واقعه 11 سپتامبر، به آمریکا نزدیک شد و بقای خود را بر گسترش انقلاب ترجیح داد (Katz, 2002: 83).

کاتز اشاره کرده است که بیشتر جنبش‌های رادیکال فراملی‌گرا، نتوانسته‌اند هویت‌های ملی و قومیتی را سرکوب کنند. او تأکید می‌کند که لنین معتقد بود، ایدئولوژی فراملی‌گرایانه لنینیستی، بر تفاوت میان روس‌ها و غیرروس‌ها چیره خواهد شد و یک هویت یگانهٔ کمونیستی به زمامداری شوروی، تفاوت‌های هویتی و قومیتی را کنار خواهد زد. این درحالی است که هنگام اعلام روند دموکراسی‌سازی توسط گورباچف در دهه 1980، غیرروس‌های تابع شوروی، خواست استقلال را مطرح کردند. طالبان در افغانستان نیز نمونه‌ای از شکست اسلام‌گرایان رادیکال در نادیده گرفتن هویت‌های قومیتی بوده‌اند. طالبان طرفدار پشتون‌ها، هیچ‌گاه از حمایت ازبک‌ها، تاجیک‌ها، و هزاره‌ها برخوردار نشد (Katz, 2002: 84).

ناکارآمدی اقتصادی، دلیل دیگر موفق نشدن رهبران فراملی‌گرا از دید کاتز است. او اشاره می‌کند که مارکسیسم ـ‌لنینیسم، وعدهٔ آینده‌ای روشن را داده بود که در آن، وضعیت بهتر اقتصادی در مقایسه با کشورهای سرمایه‌داری ایجاد خواهد شد؛ این درحالی است که اقتصاد دولت‌محور، سبب شد که زندگی مردمان اقمار شوروی، در سطحی پایین‌تر از شهروندان کشورهای بلوک سرمایه‌داری باشد.

در جنبش اسلام‌گرای رادیکال نیز سودان و افغانستان، به‌عنوان دو کشور اصلی قلمرو فعالیت این جریان، به‌لحاظ اقتصادی ضعیف بوده‌اند. مشکل دیگر، حاکمیت اقتدارگرایانهٔ رهبران فراملی است که از دید کاتز، خود را نمایندهٔ «اراده خلق» (در مورد لنینیست‌ها) یا «ارادهٔ برتر الهی» (در مورد اسلام‌گرایان رادیکال) معرفی می‌کنند، این شکل از حاکمیت را بهتر از شکل‌های دیگر حکمرانی به‌شمار می‌آورند، و با هرگونه نظر متفاوت و مخالفی برخورد می‌کنند. چنین می‌شود که رهبران انقلابی فراملی‌گرا، پاسخ اشتباهی را برای پرسش‌ها پیدا می‌کنند. کشتار جمعی مردم توسط استالین و مائو و سرکوب زنان در حکومت طالبان در افغانستان، نمونه‌هایی از این موارد هستند. کاتز اشاره می‌کند که حتی در مناطقی که چنین رفتارهایی نیز بروز نکرده است، درگیری‌های داخلی قومی‌ـمذهبی و ناکامی‌های اقتصادی سبب کاهش حمایت اجتماعی از این رژیم‌های انقلابی شده

است (Katz, 2002: 84-85). او اشاره می‌کند، باوجوداین، از بین رفتن فیزیکی بن‌لادن و از سقوط حکومت طالبان، به‌معنای این نیست که ایدهٔ حکومت اسلامی مطرح شده از سوی اسلام‌گرایان رادیکال نیز از بین رفته باشد، زیرا بسترهای حمایت از این ایده، به‌دلیل نارضایتی مسلمانان از حمایت آمریکا از اسرائیل و رژیم‌های اقتدارگرای سلطنتی یا سکولار در منطقه خاورمیانه —از مراکش تا اندونزی— وجود دارد و این ایده را برای توده‌ها جذاب می‌کند (Katz, 2002: 85).

کاتز در ادامهٔ مقاله‌اش اشاره می‌کند که دلیل مشترکی برای جاذبهٔ مارکسیسم—لنینیسم و اسلام‌گرایی رادیکال بین توده‌ها وجود داشته است. اگر لنینیست‌ها بر نقش «امپریالیسم» در مشکلات ایجادشده برای جوامع تأکید می‌کردند، اسلام‌گرایی رادیکال نیز به‌گونه‌ای مشابه، «صهیونیست»ها و «صلیبیون» را عامل اصلی مشکلات مسلمانان معرفی کرده و به حمایت ایالات متحده آمریکا از اسرائیل، به‌عنوان ریشهٔ مشکلات جهان اسلام، ازجمله مسئلهٔ فلسطین اشاره می‌کنند و آمریکایی‌ها را پشتیبان اصلی رژیم‌های اقتدارگرای منطقه می‌دانند. کاتز، قدرت مالی پشت پرده را به‌عنوان یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک لنینیست‌ها و اسلام‌گرایان مطرح کرده است. در دوران جنگ سرد، جنبش‌های انقلابی مارکسیست—لنینیست، از کمک مالی و تسلیحاتی اتحاد جماهیر شوروی و دولت‌های کمونیست دوست شوروی در شرق اروپا و همچنین، از حمایت رژیم‌های کمونیستی در کوبا، ویتنام، و جهان سوم برخوردار بودند؛ جنبش‌های اسلام‌گرای رادیکال نیز با سازوکاری کمتر رسمی، از حمایت مالی شیخ‌نشین‌های حوزهٔ خلیج فارس برخوردار بوده‌اند که برای مثال، می‌توان به برخورداری القاعده از کمک‌های مالی و لجستیک آنان اشاره کرد.

البته از دید کاتز، تفاوت اصلی میان دو جنبش یادشده این است که جنبش مارکسیست—لنینیستی از حمایت دولت قدرتمندی چون اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بود، درحالی‌که جنبش اسلام‌گرایی رادیکال، از چنین حمایت منسجم و یگانه‌ای برخوردار نبوده است و تجربهٔ سقوط حکومت طالبان در سال 2001 و شکست حکومت داعش در عراق و سوریه، این موضوع را اثبات کرد.

یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک جنبش‌های انقلابی فراملی از نوع لنینیستی با اسلام‌گرایی رادیکال، اختلاف‌های داخلی و میان‌گروهی آن‌ها است. طرفداران مسکو با طرفداران پکن مائوئیست، دچار اختلاف شدند. شوروی با یوگسلاوی، یوگسلاوی با آلبانی، و چین با کامبوج اختلاف‌نظرهای ایدئولوژیک داشتند و در میان اسلام‌گرایان رادیکال نیز جماعت اسلامی مصر در

سال 1997، حمله‌های خشونت‌باری را علیه اعضای القاعده انجام دادند. همچنین، پس از رخداد یازدهم سپتامبر، تنش‌هایی در روابط القاعده و طالبان مشاهده شد. از دید کاتز، این موضوع به ماهیت ایدئولوژیک و مهم‌تر از آن، غیردموکراتیک این جریان‌ها مربوط است که بر سر رهبری یک فرد و برای کسب قدرت، با یکدیگر وارد نزاع می‌شوند (Katz, 2005).

کاتز اشاره کرده است که یکی از موانع مهم بر سر راه پیشرفت جنبش‌های انقلابی فراملی، رویارویی آن‌ها با اپوزیسیون سیاسی بوده است. مارکسیسم‌ـــلنینیسم در جهان عرب با رقیب خود، ناسیونالیسم عربی، و اسلام‌گرایی رادیکال نیز با ناسیونالیسم فلسطینی روبه‌رو شد. در کشمیر، خشونت‌هایی میان مسلمانان با بنیادگرایان هند رخ داد و ناسیونالیسم صرب در برابر اسلام‌گرایی رادیکال در کوزوو و بوسنی‌وهرزگووین قرار گرفت (Katz, 2005). رقابت‌های میان داعش با گروه‌های سلفی‌ـــتکفیری رقیب در سوریه (ازجمله جبهه النصره و گروه تحریرالشام) را نیز می‌توان به این مجموعه افزود.

جان گری، فیلسوف بریتانیایی، در کتاب «القاعده و معنای مدرن بودن آن چیست»؟ استدلال می‌کند که اسلام رادیکال، محصول جانبی جهانی سازی متأخر جهان مدرن است (Gray, 2003: xvii-xviii). او اشاره می‌کند که در مورد القاعده، این امر در استفاده از فناوری‌ها و انواع سازمان‌هایی که با مرحلهٔ فعلی جهانی‌شدن منطبق هستند، قابل‌مشاهده است. از دید گری، القاعده از فروپاشی جوامع سنتی ـــ که از ویژگی‌های بنیادین جهانی‌شدن است ـــ قدرت می‌گیرد و مدینه فاضله‌ای را ترسیم می‌کند که هدف از آن، بازگشت به فرهنگ‌های بومی گذشته نیست، بلکه ایجاد یک تمدن جهانی است. از دید گری، خشونت تماشایی القاعده و انتشار آن از طریق رسانه‌ها، نوعی خشونت نمادین از نوع خشونت اعمال‌شده علیه نهادهای سرمایه‌داری توسط گروه چپ‌گرای «بادر ماینهوف»، یا وحشت آشکارا آخرالزمانیِ ایجادشده توسط فرقهٔ ژاپنی «آئوم شینریکو» است که در سال 1995، با حملهٔ شیمیایی مرگباری را به ایستگاه متروی توکیو انجام دادند. گری دراین‌باره می‌نویسد: «از دید این گروه‌ها، با استفاده از خشونت می‌توان جامعه‌ای بهتر از تمام جوامعِ تاکنون موجود را به‌وجود آورد؛ جامعه‌ای متعلق به زمان ما، نه اجداد قرون وسطایی‌مان. اسلام‌گرایی رادیکال نیز مانند ژاکوبنیسم، لنینیسم، نازیسم، و مائوئیسم، یک آسیب‌شناسی منحصربه‌فرد مدرن است» (Gray, 2003: xix).

بن فاوکس و بولنت گوکای در مقاله‌ای با عنوان «اتحاد نامقدس: مسلمانان و کمونیست‌ها» اشاره کرده‌اند که با پیروزی بلشویک‌ها در اکتبر 1917، میان مسلمانان و کمونیست‌ها اتحادی با هدف «جنگ مقدس علیه امپریالیسم غرب» شکل گرفت. به‌گمان نویسندگان این مقاله، دهۀ 1920، اوج همکاری این دو نیرو با یکدیگر بود و شورش های سال 1926 در اندونزی، با الهام‌گیری از کمونیسم و اسلام‌گرایی شکل گرفت. اما این رویه پس از مرگ استالین ادامه نیافت و با شروع جنگ در افغانستان در دهه 1980، احزاب کمونیست به انزوا رانده شدند و زمینۀ ظهور اسلام‌گرایی سیاسی فراهم شد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز احزاب کمونیست، دچار سرگردانی در تشکیل ائتلاف، اتحاد، و انتخاب راه شدند.

نویسندگان مقاله یاد شده بر این نظرند که اختلاف‌نظر میان دو جریان اسلام‌گرایی و کمونیسم، بیش از همانندی‌ها و همسویی‌های آن‌ها بوده و همین موضوع، سبب همکاری‌های تاکتیکی و موقت میان آن‌دو شده است. از دید آن‌ها، جهان‌بینی کمونیستی، با هر نوع مذهبی ازجمله اسلام، مخالف بود. افزون‌براین، مبارزه برای رهایی زنان، ازجمله مخالفت کمونیست ها با حجاب، مقاومت شدید اسلام‌گرایان را به‌همراه داشت. همچنین، کمونیست‌ها از اصلاحات ارضی حمایت می‌کردند که این امر می‌توانست موجب حملۀ جریان‌های اسلامی و بنیادهای خیریه مذهبی به آنان شود که نمونۀ آن در سال 1964 در اندونزی رخ داد. فاکس و گوکای نتیجه گرفته‌اند که دو گرایش حرکت به سوی همکاری و خصومت، همواره بین اسلام‌گرایی و مارکسیسم—لنینیسم وجود داشته است. از دید آنان، اینکه کدام گرایش چیره می‌شد، به شرایط اجتماعی و سیاسی منطقه‌ای و برهه‌های خاص زمانی بستگی داشت (Fowkes & Gokay, 2009).

داگلاس جی مک‌دانلد، در سال 2007 در کتابی با عنوان «تمامیت‌خواهان نوین: هویت‌های اجتماعی و راهبرد بزرگ اسلام‌گرایی سیاسی رادیکال»، با اشاره به رویکرد حذف‌گرایانۀ ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه —ازجمله اسلام‌گرایی رادیکال— به این موضوع اشاره کرده است که هدف عقاید و گرایش‌های تمامیت‌خواهانۀ اسلام‌گرایان، به‌ویژه در قالب مفهوم «امت»، این است که سرانجام، با گسترش اعتقادهایشان در کل جهان اسلام، زمینۀ درگیری خشونت‌آمیز مسلمانان با جوامع غیرمسلمان را فراهم کنند. او می‌نویسد: «در نظام اعتقادی-سیاسی افراطی تمامیت‌خواهانه، کثرت‌گرایی ارزشی و اخلاقی رد، و نوعی شرک و نفی یگانگی خداوند قلمداد می‌شود.

ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه ــــ ازجمله اسلام‌گرایی رادیکال ــــ مانند فاشیسم و لنینیسم، در سطح داخلی و جهانی درصدد ریشه‌کن کردن کامل انواع بدیل‌های اندیشهٔ سیاسی، اخلاقی، و اجتماعی هستند و هدف تمامیت‌خواهانه‌ای را برای امت، تعریف و آرزو می‌کنند. لنینیست‌ها مانند اسلام‌گرایان افراطی، بر نقش نخبگان کوچکی تأکید دارند که وظیفهٔ آنان، افزایش آگاهی توده‌های «ناآگاه» و گسترش نظام اعتقادی خود در سطح جهانی است» (Macdonald, 2007: 8). نویسندهٔ این کتاب اشاره می‌کند که اسلام‌گرایان رادیکال، نازی‌ها و لنینیست‌ها، هر سه، مخالف جدایی و تفکیک حوزهٔ عمومی و خصوصی هستند که یکی از ویژگی‌های لیبرالیسم به‌شمار می‌آید (Macdonald, 2007: 11).

در مقالهٔ حاضر، تلاش شده است با استناد به نشریه‌های داعش (به‌ویژه دابق) اندیشهٔ سیاسی و ایدئولوژی این گروه با مارکسیسم‌ـــ‌لنینیسم مقایسه شود. به‌سبب اینکه این گروه، چهرهٔ شاخصی در عرصهٔ نظریه‌پردازی ندارد، چاره‌ای جز استناد به آرای سید قطب و ابن تیمیه ـــ به‌عنوان تأثیرگذارترین اندیشمندان مسلمان بر گروه‌های سلفی‌ـ‌تکفیری‌ای مانند داعش ـــ نداشتیم.

3. ظهور اسلام‌گرایی رادیکال در امتداد ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهانه مدرن

از دید برمن، اندیشمندان اسلام‌گرای افراطی معاصر، به همان ریشه‌هایی بازمی‌گردند که به‌عمد یا غیرعمد، با زیربنای فکری ایدئولوژی‌های فاشیستی و کمونیستی شباهت‌هایی دارد.

او با اشاره به گسترش ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهانه در اوایل سده بیستم، برخی از ویژگی‌های آن‌ها را این‌گونه برشمرده است: «علاقه‌مندی به نگرش غیرعقلانی و غیرمسئولانه؛ شیوهٔ ادبی رمانتیزه کردن قتل و خودکشی؛ جمع شدن گروه‌های کوچک نیهیلیست یا پوچ‌گرای چپ با رؤیاهای مرگ‌اندیشانهٔ شاعرانه؛ فلسفه‌های تاریک‌اندیشانهٔ راست افراطی در آلمان و کشورهای دیگر، همراه با نفرت خشونت‌بار آنان از پیشرفت، توسعه، و لیبرالیسم؛ به‌همراه خیره نگاه کردن آنان به تمدن لیبرال و دستاورد های آن، ازجمله آزادی دموکراتیک، عدالت اجتماعی، و عقلانیت علمی» (Berman, 2003).

برمن توضیح می‌دهد که این جنبش‌های نوظهور، چشم‌اندازی غیرسازش‌گرانه داشتند و درصدد جایگزینی بودند که ایدئال آن، تسلیم شدن در مقابل یک ایدئولوژی و نظام کامل و فراگیر بوده

اســت؛ ایدئالی شــبیه نوعی خداپرســتی یا دکترین و جنبشــی کل‌گرا. او با اســتناد به دیدگاه‌های ایدئولوگ‌هایی مانند سـید قطب اسـتدلال می‌کند، اندیشـه‌های او تأثیرگذارترین عامل بر حمله‌های تروریستی معاصر به جهان غرب بوده است. او دربارهٔ اندیشه قطب می‌نویسد: «نظریه‌پرداز اصلی اسلام‌گرایی رادیکال، سید قطب است. او خواستار احیای جهانی است که از دید خودش در خلافت اوایل قرن هفتم میلادی وجود داشــت؛ زمانی‌که مردم بیگانه نبودند و همه‌چیز، از دید او، عالی بود؛ چرا همه‌چیز عالی بود؟ زیرا تفکیکی میان نهاد مذهب و دولت وجود نداشـــت. از دید او، جهان اسلام در آن زمان، باغ عدن بود؛ باغی که طعم سکولاریسم را نچشیده بود. ضدیت او با آمریکای سکولار سبب شد که نتواند این موضوع را تحمل کند و خواب احیای دوران طلایی را ببیند. برای قطب، وضعیت دشوار جهان اسلام از زمانی آغاز شد که آتاتورک، رسماً خلافت عثمانی را کنار زد و در ســـال 1924، جمهوری‌ای متکی به جدایی دین از دولت بنا نهاد. این‌گونه اســـت که جنگ جهانی اول، علت ظهور اسلام‌گرایی رادیکال بود» (Devlin, 2014).

او دربارهٔ شـــباهت‌های ایدئولوژی‌های تمامیت‌گرایانه عصـــر مدرن با اســـلام‌گرایی رادیکال می‌نویسد: « شباهت فاشیسم کاتولیک، به‌ویژه نوع فرانسوی آن، با اسلام‌گرایان قابل‌توجه است؛ برای نمونه، می‌توان به الکسی کارل، زیست‌شناس فرانسوی همکار با نازی‌ها اشاره کرد که اتاق‌های گاز را راهی برای خلاصـــی از شـــر انســـان‌های دون‌پایه می‌دانســـت. دغدغهٔ کارل، از بین بردن ازخودبیگانگی مدرن بود...؛ این درحالی است که اسلام‌گرایان رادیکال نیز اعلام علنی نسل‌کشی به‌عنوان یک اصل را افتخار می‌دانند. این اصل در مورد داعش و تعصب تکفیری آن برای سلاخی یزیدی‌ها، شیعیان، و افراد دیگر نیز صادق است. رؤیاهای آخرالزمانی، کیشِ فکری نفرت و قتل، و آرزوی مرگ، پایه‌های فرهنگ مدرن هستند» (Berman, 2015).

او اشاره می‌کند که سید قطب، بنیان‌گذار اسلام‌گرایی معاصر، این مفهوم مارکسیستی‌ـــلنینیستی را الگوی خود قرار داده اســت که حقیقت، تنها با مبارزه فعال قابل‌دســتیابی اســت و آن را در نظریه‌اش با عنوان تلاشی برای جست‌وجوی حقیقت و شهادت، مطرح کرده است (Bright, 2003). او در مقاله‌ای با عنوان «فیلســـوف ترور اســـلامی»، درباره افکار قطب با نســـبت دادن ماهیتی تمامیت‌خواهانه به آن می‌نویســـد: «قطب برای کســـانی‌که امنیت و نظم عمومی جامعه را تهدید می‌کنند، مجازات قتل، به صلیب کشیدن، قطع دست و پا، یا تبعید را درنظر می‌گیرد. در یک کلام، اجرای شرع برای سید قطب،

رسـیدن به مدینه فاضـله اسـت. این حد کمال مطلوب موردنظر او بود. آزادی موردنظر او، عدالت و الوهیتی بود که در یک نظام واحد جهانی معنا پیدا می‌کنند؛ چشم‌اندازی مشابه کمونیسم یا هر آموزهٔ تمامیت‌خواهانه دیگری در قرن بیستم که تاریخی ناخوشایند را رقم زده‌اند. از دید او، این، نماد آزادی کامل انسان است؛ آزادی از بردگی دیگران» (Berman, 2003).

او اشـاره می‌کند که صـحبت‌های مرگ‌اندیشـانهٔ اسـلام‌گرایان رادیکال عجیب نیسـت، زیرا بلشـویک‌ها نیز بدون ترس، از لزوم قتل مخالفان می‌گفتند. از دید او، این ویژگی مشـترک تمام فرقه‌های تمامیت‌خواه اسـت: سـتایش مرگ‌اندیشـی (Berman, 2003). او می‌نویسـد: «جنبش‌هایی سـرشـار از نفرتی پارانوئیدی، تخیلات آخرالزمانی، و دارای میلی متعصـبانه به کشـتن مردم ظهور کردند. این جنبش‌های تمامیت‌خواه، نازیسـم، فاشـیسـم، اسـتالینیسـم، و چند جریان دیگر بودند؛ جنبش‌هایی که بزرگ‌ترین هدفشان، نابودی تمدن لیبرال بود» (Berman, 2004).

4. همانندی‌های مارکسیسم-لنینیسم و اسلام‌گرایی رادیکال

با مقایسـه مارکسـیسـم و اسـلام‌گرایی رادیکال سـلفی‌ـــجهادی درمی‌یابیم که این دو ایدئولوژی، همانندی‌های چشمگیری با یکدیگر دارند که برخی از آن‌ها به‌شرح زیر است:

- قائل به ازپیش‌تعیین‌شدگی تاریخ هستند؛
- جامعه را به طبقات یا بلوک‌های گوناگون تقسیم می‌کنند؛
- بلندپروازی‌های انقلابی دارند؛
- مفهوم مرزهای ملی و الگوی دولت-ملت در الگوی نظم جهانی را رد کرده‌اند؛
- برای آغاز انقلاب‌های موردنظرشان، نیازمند حضور و فعالیت گروهی از اقلیت هستند؛
- به‌لحاظ تاریخی، جزو نظریه‌های سیاسی خشونت‌آمیز و تمامیت‌خواه به‌شمار می‌آیند (Hama, 2019: 1)؛
- برای دسـتیابی به اهداف خود، اعتقادی به سـازش و مصـالحه ندارند (Hama, 2019: 1)؛ برای مثال، داعش در پانزدهمین شماره نشریه «دابق» با عنوان «شکستن صلیب»، مسیحیت را فرقه‌ای «باطل» و «انحرافی» معرفی کرد و آن را بی‌اعتبار دانسـت و از حمله به مسـیحیان و کلیسـا دفاع کرد، زیرا از دید آن‌ها این موضـع می‌توانسـت به «ترک کفر و پذیرش اسـلام» از سـوی مسـیحیان بینجامد (Dabiq #15, 2016). افزون‌براین، داعش در شماره سیزدهم نشریه «دابق» با عنوان «رافضی: از ابن

سباء تا دجال»، در مقاله‌ای ادعا کرد که تمام شیعیان جهان را از بین خواهد برد (Dabiq #13, 2016).

در ادامه هم‌سانی‌های مارکسیسم‌ـــلنینیسم، به‌عنوان ایدئولوژی‌ای سکولار، و اسلام‌گرایی رادیکال، به‌عنوان ایدئولوژی‌ای مذهبی، را بیشتر بررسی کرده‌ایم.

4-1. جبرگرایی تاریخی

لنین بیان می‌کند که کارل مارکس، مراحل تکامل تاریخ بشر را تقسیم کرده است که از کمونیسم بدوی آغاز می شود و به دوره فئودالیسم و سرمایه‌داری گذار می‌کند. مارکس در ادامه اشاره می‌کند که مراحل بعدی، رسیدن به سطح پیشرفت سوسیالیستی در حوزهٔ اجتماعی و اقتصادی، و سرانجام، رسیدن به مرحلهٔ نهایی یا کمونیسم خواهد بود. او معتقد بود، تاریخ بشریت باید تا رسیدن به مقصد نهایی خود، مسیر مشخصی را از سرچشمهٔ ابتدایی کمونیستی خود بپیماید (Lenin, 1918).

اگر از دیدگاه لنین به مارکس بنگریم، آشکار است که پیش‌بینی او دربارهٔ آینده بشریت، نه پیش‌بینی‌ای نسبی، بلکه مطلق‌گرایانه و مشخص است. در اعتقادات اسلام‌گرایی رادیکال نیز همین میزان قطعیت به‌چشم می‌خورد. از دید اسلام‌گرایان رادیکال، پایان تاریخ بشریت، احیای مؤمنان مسلمان و حکومت آنان در خاورمیانه، و سپس گسترش آن در سرتاسر جهان و اجرای قانون شریعت است. داعش دراین‌باره به این حدیث اشاره کرده است که «اگر یک روز تا پایان دنیا باقی مانده باشد، خدا آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا موعود ظهور کند». این موارد نشان می‌دهند که اسلام‌گرایان رادیکال، به‌ویژه داعش، به برقراری خلافت جهانی باور داشته‌اند (Rosenberg, 2015).

4-2. طبقه‌بندی جامعه

مارکسیسم‌ـلنینیسم با تقسیم‌بندی جامعه معتقد است که مردم به طبقه‌های گوناگون اقتصادی تقسیم می‌شوند و این طبقه‌ها در طول تاریخ، درحال درگیری و رقابت پیوسته با یکدیگر بوده‌اند؛ از نزاع برده‌ها و برده‌داران تا منازعه میان طبقه بورژوازی و پرولتاریا در عصر مدرن. برپایهٔ این ایدئولوژی، تنها راه روشنی که به این تقسیمات و نبرد طبقاتی پایان می‌دهد، حرکت به‌سوی تحقق کمونیسم است که در آن اختلاف‌های طبقاتی از طریق از بین رفتن مالکیت خصوصی و برقراری برابری اقتصادی برای همگان از میان برداشته خواهد شد. با رویکردی مشابه، اسلام‌گرایی رادیکال نیز با نگاهی ایدئولوژیک، جامعه را بین بلوک‌های دوگانه‌ای تقسیم می‌کند: کسانی‌که آنان را مؤمن به‌شمار می‌آورد، و کسانی‌که از دید آن ایدئولوژی، کافر هستند. این دوقطبی‌سازی، هرگونه فضایی را

برای ظهور گروه‌های دیگر با تفاوت‌های بیشتر می‌بندد.

4-3. ایدئولوژی انقلابی

ایدئولوژی مارکسیسم ـــ لنینیسم، انقلابی است، زیرا هدف خود را تلاش برای تغییر وضع موجود و تغییر در نظم جهانی معرفی می‌کند. از دید لنین، دیکتاتوری پرولتاریا با رهبری حزب پیشتاز انقلابی امکان‌پذیر خواهد شد که مقدمه‌ای برای برقراری کمونیسم در مرحلهٔ نهایی خواهد بود. به‌نظر لنین، وظیفهٔ حزب پیشتاز انقلابی، ایجاد آگاهی سیاسی (آموزش دادن و سازماندهی) توده‌ها و رهبری انقلاب برای سرنگونی سرمایه‌داری بود (Bullock, 2000). به‌نظر او وظیفهٔ پیروانش این بود که «آماتورها یا مبتدی‌ها را به سطح انقلابیون ارتقا دهند نه اینکه انقلابیون را به سطح یک فرد مبتدی تقلیل دهند» (Lenin, 1902). او در «بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم»، دربارهٔ لزوم کمک به «طبقه انقلابی» به‌منظور مبارزه برای رهایی زحمتکشان از یوغ بهره‌کشی استثمارگران نوشته بود (Lenin, 1920: 23).

اسلام‌گرایان رادیکال، ازجمله داعش، نیز به انقلاب علیه کافران باور دارند، آن را «جهاد» می‌نامند، و درکی اسلامی از انقلاب دارند. به‌این‌معنا که باور دارند که همهٔ مظاهر شرک باید نابود شوند، شیعیان را رافضی و خارج شده از دین و ایجادکننده بدعت می‌دانند، تشیع را مصداق شرک به شمار می‌آورند، و شیعیان را خطرناک‌تر از یهودیان و مسیحیان می‌دانند (Steinberg, 2011: 166-167). عقاید داعش، الهام‌گرفته از عقاید ابن‌تیمیه، متفکر مسلمان قرن هفتم هجری، است. او که خواهان بازگشت به اسلام اولیه (صدر اسلام) بود، در «العقیده‌الواسطیه» می‌نویسد: «یکی از روش‌های اهل سنت و جماعت، پیروی باطنی و ظاهری از راه رسول خدا، پیروی از راه سابقین، از مهاجران و انصار، و پیروی از وصیت رسول خدا ست و هرچه غیرازآن، بدعت و گمراهی است» (Ibn Taymiyyah, 1989: 46). ابن‌تیمیه تلاش کرده است، تشیع را جریان سیاسی مرتبط با یهود و دشمن اسلام معرفی کند (Mahmoudian, 2012: 93). به‌عنوان مثال، می‌گوید: «یهود بر این باورند که خداوند، پنجاه رکعت نماز واجب کرده و شیعه نیز چنین می‌گوید»، یا: «یهود بر زنان عده را روا نمی‌دارند و شیعه نیز همین‌طور» (Ibn Taymiyyah, 1985: 25, 31, 33). از دید او، هرکس که دعوت دریافت کرد و نپذیرفت، واجب‌القتل است (Ibn Taymiyyah, 2003: 90). او سکولاریسم، کمونیسم، و ناسیونالیسم را نیز کفرآمیز و ضداسلامی می‌داند، هر فردی را که در جریان سکولار

حضـــور دارد، مســـلمان نمی‌داند، جهاد را برای همگان واجب می‌داند، و معتقد اســـت، باید از خشونت برای از بین بردن کفار و حامیان آنان استفاده کرد (Kadiri, 2015).

در حوزهٔ جهادگرایی نیز آشـــکارا رگه‌هایی از تأثیرگذاری ابن‌تیمیه بر اندیشـــه و عمل داعش دیده می‌شـــود. او در کتابی با عنوان «قاعده فی‌مواضـــع‌الائمه و مجامع‌الا مه» در مورد اهمیت جهاد می‌گوید: «شرایط امت با تحقیر به‌عمل‌آمده از سوی تاتارهای مغول و صلیبیون دگرگون شده است. اصـــل «جهاد»، کشـــتن دشـــمنان، و جنگ با کســـانی‌که حق خدا، ســـرزمین، و آزادی‌ها را غصـــب کرده‌اند، معطل مانده است» (Ibn Taymiyyah, 1986: 7).

4-4. باور نداشتن به دولت_ملت

انقلابی به رهبری پرولتاریا ـــ‌که مارکسیسم آن را تئوریزه کرده است ـــ در یک کشور آغاز می‌شود و به تمام کشورهای دیگر جهان گسترش خواهد یافت. علت باور به این استدلال این است که محور اصلی اندیشه مارکسیسم، تشکیل یک حکومت جهانی است و برای ایجاد آن تمام کارگران جهان باید متحد شوند و در چارچوب خواست مشترکشان، یعنی تلاش برای سرنگون کردن نظام‌های سرمایه‌داری سرکوبگر به‌نفع کمونیســـم، با یکدیگر متحد شـــوند؛ ازاین‌رو، مارکس می‌گوید:«کارگران جهان متحد شـــوید! شـــما جز زنجیرهایتان، چیزی برای از دست دادن ندارید» (Marx & Engels, 1848: 17).

مارکسیسم ـلنینیسم باور دارد که دولت ـملت، ابزاری است که بورژوازی از طریق آن پرولتاریا را به‌گونه‌ای نظام‌مند، ســـرکوب می‌کند. لنین در «دولت و انقلاب»، دولت را ابزاری برای ســـرکوب طبقاتی توصـــیف می‌کند که به‌ســـبب تمایل یک طبقهٔ اجتماعی به کنترل طبقات دیگر جامعه ایجاد شده است؛ آن‌هم در شرایطی که اختلاف‌های سیاسی‌ـــ‌اقتصادی نمی‌توانند به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز حل‌وفصـــل شـــوند. به‌نظر لنین، چه در نظام‌های دیکتاتوری و چه در نظام‌های دموکراتیک، دولت همواره ابزار کنترل اجتماعی طبقهٔ حاکم است (Lenin, 1918). به‌همین‌ترتیب، اسلام‌گرایان رادیکال، ازجمله داعش، نیز به‌عنوان سلفی‌های جهادی، به دولت‌ـــ‌ملت باور ندارند و آن را دستاورد مرزهای ســـاختگی و جعلی تحمیل‌شـــده می‌دانند؛ برای مثال، داعش اعلام کرده بود که به خطوط مقدم و مرزها باوری ندارد و از بین بردن نظام ســـایکس‌پیکو، افتخاری برای این گروه خواهد بود، زیرا نظام تحمیلی پس از جنگ جهانی اول بر خاورمیانه اســـت (Lia, 2015: 36). افزون‌براین، ابوبکر البغدادی، خلیفهٔ خودخواندهٔ داعش، در پیامی صوتی اعلام کرده بود که به نظام دولت‌ـــ‌ملت باوری

ندارد و افزوده بود: «ما این موضـــوع را که ســـوریه، متعلق به ســـوری‌ها و عراق، متعلق به عراقی‌ها اســـت، باور نداریم. تمام زمین، متعلق به خدا اســـت. این دلیل اصـــلی برای کســـانی اســـت که می‌خواهند در مسیر خواسته خدا حرکت کنند و بهترین نتیجه برای صالحان است. دولت ما، دولتی برای تمام مسلمانان و زمینی برای تمام آنان است» (Van Ostaeyen, 2014).

4-5. نپذیرفتن مذاکره و مصالحه

فلسفهٔ مارکسیسم‌ـــلنینیسم، جامعه را در نظام سرمایه‌داری، بین طبقات مشخصی تقسیم‌بندی می‌کند: بورژوازی و پرولتاریا. برپایهٔ این نظریه، با بیداری طبقهٔ پرولتاریا، این طبقه با خشـــونت، در برابر بورژوازی ظالم قیام خواهد کرد و شورش، نا شی از نفرت و ع صبانیت ا ست؛ درنتیجه جایی برای سازش و مذاکره باقی نمی‌گذارد. به‌همین‌ترتیب، در ایدئولوژی اسـلام‌گرایی رادیکال نیز جایی برای ســازش وجود ندارد و مذاکره با دشـــمن بی‌معناســت. داعش اســتدلال می‌کند که هر فردی که مؤمن واقعی باشـــد، به قلمرو خلافت بغدادی مهاجرت می‌کند و کســـانی‌که تصـــمیم می‌گیرند در سرزمین کفر زندگی کنند، خارج از دایرهٔ مؤمنان قرار می‌گیرند (Dabiq #1, 2014: 23). داعش از این دیدگاه برای گسترش نفرت میان مذاهب گوناگون و جذب نیرو برای پیروزی نهایی ا ستفاده می‌کرد. از دید داعش، برای بنیان‌گذاری خلافت و گســترش آن، جهان باید از وجود کافران پاک شـــود؛ درنتیجه، مذاکره و م صالحه بی‌معنا ا ست. این گروه، غرب را تهدیدی فوری می‌داند و در بخ شی از شمارهٔ پانزدهم نشریه «دابق»، با عنوان «چرا ما از شما متنفریم و با شما می‌جنگیم؟» با بیان دلیل دشمنی مسلمانان با غرب، می‌نویسد: «از شما متنفریم، زیرا کافر هستید، در مسیر ایجاد شرک گام برداشته‌اید، و ممنوعه‌های خدا را اجرایی می‌کنید» (Dabiq #2, 2016: 31-33).

4-6. اقلیت هدایت‌کنندهٔ انقلاب

ولادیمیر لنین، در اثر مشـــهور خود با عنوان «چه باید کرد؟» توضـــیح داده اســـت که مارکســـیســـم نمی‌تواند بدون وجود پیشتاز یا اقلیتی مانند گروه نخبهٔ فرهنگی ـــکه آگاه هستند ـــ اجرایی شود. او باور داشـــت که انقلاب نمی‌تواند بدون حضـــور انقلابی رخ دهد و تنها حزبی که به‌عنوان پیشـــتاز پرولتاریا فعالیت می‌کند، باید با انضباط سازمان کار کند و نقش راهنمای پرولتاریا را به‌عهده دا شته باشد. درنتیجه، در مارکسیسم، این لنین بود که نخستین گام را برای انقلاب سوسیالیستی ـــاز طریق تشکیل دادن یک حزب پیشتاز آگاه به‌رهبری یک اقلیتـــــ بردا شت و این موضوع را مطرح کرد

.(Lenin, 1902: 13)

به‌همین‌ترتیب، اسلام‌گرایان رادیکال، ازجمله داعش، نیز معتقدند که تنها یک اقلیت واقعی مسلمان می‌تواند جهاد (انقلاب) کند و خلافت جهانی را برای پاکسازی جهان از طریق اجرای قانون شرع تشکیل دهد. داعش دراین‌باره می‌نویسد: «اکنون جامعهٔ مسلمانان جهان، خود را به‌لحاظ وضعیت سیاسی و نظامی، در موضع ضعف می‌بینند، زیرا بسیاری از اعضای آن و بی‌تردید، همهٔ رهبران سیاسی آن، آموزه‌های معتبر قرآنی را رها کرده‌اند و درها را به‌روی دشمن گشوده‌اند» .(Haykel, 2016: 72)

5. سید قطب و اسلام‌گرایی رادیکال

اصطلاح اسلام‌گرایی، به پهنهٔ گسترده‌ای از تلاش‌ها برای بازیابی میراث اسلامی پس از پایان خلافت در سال 1924 گفته می‌شود. جنبش‌هایی که با هدف بازیابی اتحاد، باور، و سیاست اسلامی شکل گرفتند، در دو دسته جای می‌گیرند: نخست، جنبش‌هایی که راهبرد اسلامی‌سازی از پایین، از طریق تشکیل حزب و فعالیت‌های اجتماعی، را درپیش گرفته‌اند، و گروه دوم، که خواستار مبارزه با غرب و همهٔ کافران بوده‌اند.

این جنبش‌ها در مسیر نفی رادیکال اندیشهٔ سیاسی لیبرال غربی گام بردا شته‌اند و جنگ مرگ و زندگی را با غرب درپیش گرفته‌اند تا یک جامعهٔ اسلامی رادیکالِ پیرو قوانین قرآنی را بنا کنند .(Shepard, 1987: 314-317)

گفتنی است، آثار و اندیشه‌های سید قطب (1906-1966)، به‌عنوان پدر معنوی گروه‌های سلفی-تکفیری جهادی فعلی (Berman, 2003: 24-29)، در شکل‌گیری و تقویت این دیدگاه‌ها، اهمیت ویژه‌ای داشته است؛ برای مثال، ایمن‌الظواهری (از بنیان‌گذاران سازمان جهاد اسلامی مصر که با رژیم سکولار مصر می‌جنگید)، از اندیشه‌های او بسیار تأثیر پذیرفته است (Gunaratna, 2003: 33). قطب در کتاب «آینده در قلمرو اسلام»، به‌شدت از تاریخ و تمدن غرب انتقاد کرده است. او در این متن، در پیش‌بینی خود دربارهٔ پایان نقش مرد سفیدپوست با لحنی تحقیرآمیز می‌نویسد: «دالس، مردی غربی و از نژاد سفید است.... ما نیز معتقدیم که دوران نژاد سفید، سپری شده و برتری او به‌پایان رسیده است» (Qutb, 1981: 82, 97, 141). اثر او با عنوان «معالم فی‌الطریق»

(نشانه‌های راه)، هدایت‌گر افراد برای تبدیل شدن به عاملان دستورالعمل رادیکال سید قطب بود. او در این کتاب از پیشـــتازان انقلابی می‌گوید که برای اجرای احکام اســـلام مبارزه می‌کنند (Qutb, 1999: 6). ســـید قطب در این کتاب پس از تعیین جایگاه دشـــمنان و تأکید بر لزوم اســـتفاده از زور فیزیکی برای مبارزه با آنان (Qutb, 1999: 45-46)، تســـلط جهانی اســـلام را به‌عنوان هدف نهایی جنبش مطرح کرده اســـت (Qutb, 1999: 21-22, 35) ایدئولوژی ســـیاســـی قطب را می‌توان در ســـه مرحله خلاصه کرد: نخستین مرحله، فاصله گرفتن از شرایط کنونی، به‌عنوان نظم جهانی نادرست که در آن بشـــر، قوانین و حاکمیت خدا را رد کرده اســـت (جاهلیت)، مرحلهٔ دوم، مبارزه میان خیر (اســـلام) و شـــر (جاهلیت) که نیروی محرکهٔ تاریخ بشـــریت اســـت، و ســـرانجام، جنگ یا جهاد با جاهلیت ـــ که در حال حاضر، در جایگاه قدرت است ـــ با هدف شکست دادن آن (Qutb, 1999: 5, 22, 42).

محور اصلی این سه مرحله، جهاد، به‌عنوان راهی برای رهایی است. از دید قطب، جهان غرب و جهان عرب، دچار فقدان عقیدهٔ راســـتین و درســـت شـــده‌اند. او از بی‌توجهی به لزوم اجرای نظم و قانون برآمده از ارادهٔ خدا گلایه‌مند اســـت و اشـــاره می‌کند، این موضـــوع، ســـبب حاکم شـــدن تمدن مادی‌گرایانهٔ غربی شده که نتیجهٔ آن، ناهنجاری، فساد، بیماری‌های عصبی، و آشفتگی‌های روانی است (Qutb, 1999: 1).

6. هم‌طرازی نظری اسلام‌گرایی رادیکال با مارکسیسم

حتی پیش از حملات یازدهم سپتامبر 2001 نیز برخی از تحلیل‌گران به شباهت‌های اسلام‌گرایی رادیکال و افراطی با ایدئولوژی سوسیالیسم اشاره کرده بودند (Volpi, 2000: 73-96). نخستین‌بار برمن، پس از رخداد یازدهم سپتامبر، به شباهت محتوای دو ایدئولوژی اشاره کرده است (که پیشتر به‌طور مفصل بررسی شد) (Berman, 2003: 15).

این هم‌طرازی در ایدئولوژی را می‌توان در نوشته‌های کارل مارکس و سید قطب یافت که در این مقاله با یکدیگر مقایسه شدند. تمام ایدئولوژی‌های یادشده با این برداشت آغاز می‌شوند که جهان معاصر، سرشار از شرارت شده است و دلیل این وضعیت، مبارزهٔ ابدی میان خیر و شر است؛ پایان این روند، نجات و رستگاری ناشی از ایجاد جامعه‌ای اتوپیایی خواهد بود و در آن زمان، شر از بین

خواهد رفت (Zehnpfennig, 2000: 277-279).

همانندی مارکس و ســید قطب این اســت که هر دو، جامعه را دوقطبی می‌دانند و دگرگونی‌ها را نتیجهٔ مبارزهٔ ســازش‌ناپذیر میان این دو قطب متضــاد به‌شــمار می‌آورند. مارکس از درد و رنج طبقهٔ کارگر و مبارزه میان سرمایه‌دار و کارگر می‌گفت(Marx, 2008: 55). به‌نظر او، سازش و مصالحه میان ســرمایه‌دار و کارگر ناممکن بود، زیرا اندیشــه و کارهای انســان به‌طور کامل در کنترل شــرایط تولید اســت؛ درنتیجه، مارکس، عقیدهٔ اصــلاح ســرمایه‌داری را رد می‌کند، زیرا تنها ســبب به‌تعویق افتادن انقلابی گریزناپذیر خواهد شــد. نظریهٔ مارکس، جبرگرایانه اســت. وضــعیت پرولتاریا در جهان‌بینی مارکس، شــبیه وضــعیت ایمان‌آورندگان به عقیدهٔ راســتین در جهان‌بینی قطب اســت. به‌نظر هر دوی آنان، پرولتاریا و مؤمنان، انسان‌های آرمانی برای سرنوشت تاریخ بشر به‌شمار می‌آیند.

7. همانندی‌های اسلام‌گرایی رادیکال و بلشویسم

برخی از اجزای ســاختاری ایدئولوژی اســلام‌گرایانهٔ رادیکال، همانند مفاهیم و گفتمان مارکسیسم‌ـلنینیسم است. این شباهت‌ها، زمانی آشکارتر می‌شود که نوشته‌های سید قطب را مطالعه کنیم. قطب، کتابی با عنوان «معالم فی‌الطریق» دارد که چکیده‌ای از اندیشه‌اش را دربر می‌گیرد.

لنین نیز در کتاب معروف «چه باید کرد؟» خود، نه‌تنها مبانی ایدئولوژی جنبش، بلکه راهبردها و فنونی را برای پیروز شدن آن درنظر گرفته است.

اعتقاد لنین به ضرورت انقلاب خشونت‌آمیز، ناشی از شرایط سرزمینی‌ای بود که در آن به سر می‌برد. پرولتاریای روســیه در قرن نوزدهم، اقلیت کوچکی بودند که خود قادر به کســب قدرت ســیاســی نبودند. اعضــای این طبقه، حتی از جنبش بلشــویکی نیز به‌گونه‌ای همه‌جانبه پشــتیبانی نکردند. لنین به این نتیجه رسیده بود که تنها راه پیروزی در روسیه، این است که دهقانان را همراه با کارگران زیر چتر یک جنبش ســیاســی انقلابی برای کســب قدرت گرد آورد و پس‌ازآن، زمانی را به بازآموزی ضــروری دهقانان اختصــاص دهد. از دید او، کلید این جنبش، ایجاد یک حزب انقلابی بود که آن را «پیشــتاز پرولتاریا» نامید. این حزب که بیشــتر دربردارندهٔ روشــنفکران بود، تنها قادر به درک مارکسیسم و راهبردهای درحال‌توسعه و اجرایی لازم برای پیروزی بود. تنها مسئله برای پیشتاز انقلابی این بود که بتواند قدرت را به‌دست گیرد و آن را حفظ کند.

سید قطب نیز معتقد است، تنها پاسخ به این تهدید وجودی، ظهور پیشتازانی است که بتوانند کنترل و سرنوشت جهاد با کفار را بدون ترس از مرگ و از دست دادن جانشان به‌عهده گیرند. هدف نهایی جهاد، سیطره و چیرگی ا سلام بر جهان ا ست (Qutb, 1999: 42-44). به‌نظر قطب، مؤمن واقعی در مقام پیشتاز انقلابی، زندگی خود را در راه خدا فدا می‌کند و پاداش خود را در زندگی پس از مرگ می‌گیرد. از نگاه او، ترس از مرگ و احترام گذاشتن به زندگی این‌جهانی، بیان مادی‌گرایی و کفر است که آن را کاری نکوهیده به‌شمار می‌آورد؛ درنتیجه، سید قطب، جهاد و شهادت در راه عقیده را توجیه می‌کند.

نتیجه‌گیری

فراتر از توان نظامی، قدرت واقعی ا سلام‌گرایی رادیکال، نا شی از ایدئولوژی آن ا ست که برای افراد ز یادی در سراسر جهان، جاذبه دارد؛ درنتیجه، راهکار بنیادین برای مقابله با تروریسم سلفی-تکفیری --فراتر از مبارزه نظامی-- فراهم کردن زمینهٔ کاهش انگیزهٔ افراد برای گرویدن به این ایدئولوژی ا ست. ا سلام‌گرایی رادیکال نیز مانند سو سیالیسم، به ستمدیدگان ا شاره دارد و آن‌ها را برای شورشی رادیکال تشویق و تحریک می‌کند و برداشتی رادیکال از تاریخ جهان دارد (Hansen & Kainz, 2007: 65). این ستمدیدگان، تنها تهیدستان نیستند، بلکه از نگاه اسلام‌گرایان رادیکال، کسانی هستند که به‌دلیل نفوذ غرب در کشورهای عربی و مسلمان تحقیر شده‌اند.

به‌نظر بلشویک‌ها -به‌پیروی از آموزه‌های مارکس- ریشهٔ اصلی مشکلات، بهره‌کشی کارفرمایان و سرمایه‌داران از کارگران است. ریشهٔ اصلی مشکلات از دید اسلام‌گرایان رادیکال نیز بهره‌کشی و بی‌عدالتی است که از نگاه آنان این موضوع را می‌توان در سرکوب «اسلام واقعی» توسط کافران دریافت. از نگاه بلشویک‌ها، پیامد این بهره‌کشی، غیرانسانی شدن پرولتاریا و فقدان خودآگاهی طبقاتی آنان است که در نتیجهٔ نابرابری ذاتی سرمایه‌داری و مسلط شدن آن روی داده است که مبتنی‌بر مالکیت خصوصی است. از دیدگاه پیروان اسلام‌گرایی رادیکال نیز، مسلمانان نمی‌توانند در چنین وضعیتی از قوانین قرآن پیروی کنند، زیرا کافران و حاکمیت آنان، مانع اجرا و بنیان‌گذاری جامعه اسلامی واقعی شده است.

اگر از دیدگاه بلشویک‌ها، نابرابری در ذات و بنیان سرمایه‌داری ا ست و این نظام، ا صلاح‌پذیر نیست، از دیدگاه اسلام‌گرایان افراطی نیز جاهلیت سبب فساد باورها و جامعهٔ اسلامی شده و

اصلاح‌ناپذیر است. بلشویک‌ها دربارهٔ وضعیت موجود و منابع ایجاد فساد در نظم طبیعی، معتقد بودند که گناه اصلی، بر دوش «مالکیت خصوصی» است و سلفی‌های تکفیری باور دارند که گناه اصلی، «انحراف» و «دور شدن از آموزه‌های پیامبر اسلام» است. نتیجهٔ این فساد از دید بلشویک‌ها، نبرد طبقاتی و از نگاه اسلام‌گرایان جهادی، نبرد عقیدتی جاهلیت علیه اسلام بوده است. به‌نظر بلشویک‌ها، استقرار دوبارهٔ نظم طبیعی با از بین بردن و الغای مالکیت خصوصی، و از نگاه اسلام‌گرایان، از طریق بازیابی جامعهٔ اسلامی با جنگ یا جهاد با جاهلیت و پیروان آن امکان‌پذیر است. به‌نظر بلشویک‌ها، مخالفان بازیابی نظم طبیعی، سرمایه‌داران و از دید جهادی‌های تکفیری، کافران و ناباورمندان هستند. درنتیجه، هر دو ایدئولوژی باور دارند که برای حفاظت از خود و شکست دادن دشمن، باید تا پای جان فداکاری کنند.

داعش، معیار تازه‌ای را برای گروه‌های افراطی سلفی‌ـتکفیری تعریف کرد و آن این بود که نشان داد، خود به‌تنهایی می‌تواند قدرت بگیرد و سرزمین‌های گوناگون را تصرف کند، بدون اینکه از محبوبیت گستردهٔ مردمی برخوردار باشد. لنین و بلشویک‌ها نیز پیشتر این معیار را آزموده و نتیجه گرفته بودند.

بلشویک‌ها و داعش، هر دو، بر خشونت و توحش بی‌پایان سرمایه‌گذاری کردند؛ اولی در جنگ جهانی اول، و دومی در جنگ فرقه‌ای داخلی سوریه. در جریان خشونت‌ها، نهادهای مدنی و دولتی فروپاشیدند و خشونت درگرفت. در هر دو مورد، ترور بیش از آنکه در مورد فرد اجرا شود، برای هدف قرار دادن گروه‌ها یا طبقه‌های خاصی درنظر گرفته شده و خشونت، به بخش مرکزی ایدئولوژی تبدیل شده بود. تبدیل کردن دیگری به دشمن، لکه‌دار کردن او، و تهی کردنش از ویژگی‌های انسانی و سرانجام، دشمن قلمداد کردن، ازجمله ویژگی‌های مشترک هر دو جنبش بودند. گناهکار بودن یا بی‌گناهی فرد، تنها زمانی مشخص می‌شد که معلوم می‌شد به کدام گروه تعلق دارد: عضو طبقهٔ بورژوازی بوده است یا در زمرهٔ شیعیان، مخالفی ضدانقلاب بوده یا ایزدی و صوفی. لنین از سیاست به‌مثابه ابزار جنگ استفاده کرد که هدف از آن، تنها تسلیم دشمن نبود، بلکه نابودی کامل او بود.

گریگوری زینوویف، یکی از یاران لنین، گفته بود که بخشی از جمعیت میلیونی روسیه شوروی باید نابود شوند. در روزنامهٔ ارتش سرخ آمده بود: «بدون هیچ‌گونه رحمی، دشمنان ما در گروه‌های صدها نفری کشته می شوند. بگذار هزاران نفر کشته شوند. بگذارید در خون خود بغلتند تا سیل

خون بورژوازی به‌راه افتد؛ بیشترین مقدار خونی که ممکن است» (Aron, 2018). ابومصعب الزرقاوی، بنیان‌گذار داعش، نیز بر خشونت بی‌سابقه تأکید داشت؛ به‌گونه‌ای که حتی اسامه‌بن‌لادن و ایمن‌الظواهری، رهبران القاعده، نیز خواستار خویشتن‌داری او شدند و گفتند، دست‌کم شیعیان عراقی را قتل‌عام نکند.

بلشویک‌ها و جهادی‌های سلفی ـ تکفیری، در توجیه خشونت، همسانی‌هایی با یکدیگر داشتند. هر دو معتقد بودند که صلاحیت کشتار از سوی تاریخ یا خدا به آنان داده شده است تا بشریت را نجات دهند؛ یکی از بهره‌کشی سرمایه‌داری و دیگری از شرک، بت‌پرستی، و کفر. در این مسیر، هدف، وسیله را توجیه می‌کند. پیروزی برای آنان، پیش‌گویی و مقدر شده است، زیرا هر دو طیف، تقدیرگرا هستند. آنان نمی‌توانند شکست را تحمل کنند، زنده بمانند یا بمیرند؛ آنان تنها باید برنده شوند. در این نگاه آخرالزمانی، پیروزی به‌معنای پایان یافتن جهان فعلی و ظهور یک جهان تازه است. زرقاوی، آخرالزمان را عنصر مرکزی ایدئولوژی‌اش قرار داد و معتقد به ظهور موعود بود، اما بلشویک‌ها به ظهور یک فرد نجات‌دهنده اعتقاد نداشتند. بااین‌حال، مسئله اصلی، ایجاد تمدنی نوین بوده است. مارکس، پرولتاریا را طبقه‌ای نجات‌بخش و مسیح‌گونه به‌شمار می‌آورد. او تاریخ را به‌جای خدا قرار داد و پرولتاریا از دید او، عاملان رستگاری جهانی بودند و انقلاب به‌معنای رستگاری نهایی بود.

بی‌تردید پس از مرگ، وضعیت برای جنگجویان داعش و بلشویک‌ها متفاوت است. گروه نخست، معتقد بودند که به بهشت هدایت می‌شوند، درحالی‌که دومین گروه ــ که انقلابی‌های روس خداناباور بودند ــ خدمت به انقلاب پرولتاریای جهانی و قدردانی نسل‌های آینده از آنان را تنها پاداش در این راه به شمار می‌آوردند. بااین‌حال، تحسین مرگ برای ایدئولوژی در هر دو جنبش دیده می‌شد.

منابع

Aron, Leon (2018). "Kingdom Come: Millenarianism's Deadly Allure", Retrived from: Lenin to ISIS, NYR Daily, https://www.nybooks.com/daily/2018/02/13/kingdom-come-millenarianisms-deadly-allure-from-lenin-to-isis/

Ayubi, Nazih N. (1995). "Muslim Brotherhood. An Overview", The Oxford Encyclopedia of the Modern Islamic World, Vol 3, Oxford: Oxford University Press.

Berman, Paul (2001). "Terror and Liberalism", American Prospect, 22 October.

Berman, Paul (2003). "Terror and Liberalism", W.W. Norton & Company, April.

Berman, Paul (2003). "The Philosopher of Islamic Terror", New York Times, 23 March.

Berman, Paul (2004). "Stopping Mulsim Totalitarianism", Retrived from: https://slate.com/news-and-politics/2004/01/liberal-hawks-reconsider-the-iraq-war-stopping-muslim-totalitarianism.html

Berman, Paul (2004). "The Cult Of Che", Retrived from: https://slate.com/culture/2004/09/should-we-love-che-guevara.html

Berman, Paul (2008). "Will the Opposition Lead?", New York Times, April 15.

Berman, Paul (2011). The Flight of the Intellectuals: The Controversy Over Islamism and the Press, Melville House.

Berman, Paul (2015). "Why Is the Islamist Death Cult So Appealing?", January 27, Retrived from: https://www.tabletmag.com/sections/news/articles/islamist-death-cult

Berman, Paul (2016). The Daoud Affair: How Western intellectuals turn themselves into the enemies of an entire class of liberal writers from Muslim backgrounds, Europe Solidaire Sans Frontieres, Retrived from http://www.europe-solidaire.org/spip.php?article37517

Bright, Martin (2003). "From Left Bank to West Bank", Guardian, Retrived from: https://www.theguardian.com/theobserver/2003/apr/20/history.politics

Bullock, Alan (2000). The New Fontana Dictionary of Modern Thought, Harpercollins Pub Ltd.

Cohen – Almagor, Raphael (1991). "Foundations of Violence, Terror and War in the Writings of Marx, Engels, and Lenin", Retrived from: https://www.researchgate.net/publication/228277623_Foundations_of_Violence_Terror_and_War_in_the_Writings_of_Marx_Engels_and_Lenin.

Dabiq Magazine (1) (2014). "Al-Qaidah of Waziristan: A Testimony from Within", Retrived from: https://www.ieproject.org/projects/dabiq6.html

Dabiq Magazine (2) (2016). "Break the Cross", Retrived from: http://clarionproject.org/factsheets-files/islamic-state-magazine-dabiq-fifteen-breaking-the-cross.pdf

Dabiq Magazine (2016). The Rafidah from Ibn Saba to the Dajjal, 19 January.

Devlin, Paul (2004). Paul Berman’s Archaeology of Islamic Fundamentalism, St. John’s University Humanities review, Vol. 2.2, May, Retrived from: http://facpub.stjohns.edu/~ganterg/sjureview/vol2-2/15Devlin-Berman.htm

Fowkes, Ben; Gokay, Bulent (2009). Unholy Alliance: Muslims and Communists – An Introduction, Journal of Communist Studies and Transition Politics, Volume 25, Issue 1, Retrived from: https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/13523270802655597

Fukuyama, Francis (1992). The End of History And The Last Man, NY: Free Press, A Division of MacMillan Inc.

Gray J. (2003). Al Qaeda and What It Means To Be Modern, London: Faber.

Gunaratna, Rohan (2003). Inside Al Quaeda, New York: Berkley Books.

Hansen, Hendrik; Kainz, Peter (2007). Radical Islamism and Totalitarian Ideology: a Comparison of Sayyid Qutb's Islamism with Marxism and National Socialism, Totalitarian Movements and Political Religions, Vol.8, No.1, Routledge.

Hasan Hama, Hawre (2019). A Comparison between Marxism and Islamic State’s Salafi Jihadism, Asian Journal of Comparative Politics.

Haykel, B. (2016). ISIS and Al-Qaeda What are they thinking? Understanding the adversary, The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science 668 (1).

Ibn Taymiyyah (1985). Minhaj as-Sunnah an-Nabawiyyah (The way of the Prophet's Sunna), Research by Mohammad Reshad, Riyadh: Imam Mohammad Ibn Saud Islamic University.

Ibn Taymiyyah (1986). A base in the position of the Imams and the assemblies of the nation, Baghdad: Nashr Ershad.

Ibn Taymiyyah (1989). al-Aqidah al-Waasitiyyah (The Creed to the People of Wāsiṭ), Research by Mohammad Bin Abdulaziz Bin Mane, Riyadh: Al Reasah Alamah Le Edarat Albohus Wal Fatwa.

Ibn Taymiyyah (2003). al-Siyasa al-shar'iyya(The book of governance according to the shari'a), Beirut: Dar Ibn Hazm.

Kadiri A. (2015). Islamic State in Iraq and Syria (ISIS) and its understanding of Jihad, Morocco World News, Retrived from: https://www.moroccoworldnews.com/2015/04/155782/islamic-state-iraq-syria-isis-understanding-jihad/

Kagan, Fredrcik W. (2005). The New Bolsheviks, American Enterprise Institute, November 16, Retrived from: https://www.aei.org/research-products/report/the-new-bolsheviks/.

Katz, Mark N. (2005). Transnational Revolutionary Ideologies, George Mason University.

Katz, Mark. N (2002). Osama bin Ladan as Transnational Revolutionary Leader, Current History, February.

Lenin, V.I. (1967). Selected Works, Vol.3, Moscow: Progress Publishers.

Lenin, V.I. (1977). Collected Works, Vol.31 Moscow: Progress Publishers.

Lenin, Vladimir (1902). What is to be Done?, Transcription by Tim Delaney, Marxists Internet Archive.

Lenin, Vladimir (1918). The Proletarian Revolution and the Renegade Kautsky, Translated (and edited): Jim Riordan, Marxists Internet Archive, Retrived from: https://www.marxist.com/classics-the-proletarian-revolution-and-the-renegade-kautsky/all-pages.htm

Lenin, Vladimir (1918). The State and Revolution, Chapter 2: The Experience of 1848-51, Lenin Internet Archive (marxists.org), Retrived from: https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/staterev/ch02.htm

Lenin, Vladimir (1918). The State and Revolution, Chapter 5: The Economic Basis of the Withering Away of the State, Lenin Internet Archive (marxists.org), Retrived from: https://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/staterev/ch05.htm

Lenin, Vladimir (1920). No Compromises?, Left – Wing Communism: An Infantile Disorder, Soviet Union: Progress Publishers.

Lia, B. (2015), Understanding Jihadi Proto – States, Perspectives on Terrorism 9 (4).

Macdonald, Douglas J. (2007). The New Totalitarians: Social Identities And Radical Islamist Political Grand Strategy, Strategic Studies Institute(SSI), Retrived from: https://www.files.ethz.ch/isn/32310/New_Totalitarians_Social_Identities.pdf

Mahmoudian, Mohammad (2012), The Impact of Neo – Salafists Thoughts on the Thinking – Ideological Trend of Al-Qaida, Vol.7, Issue 3, Tehran: Research Letter of Political Science.

Marx, Karl (1848). The Victory of the Counter-Revolution in Vienna, Neue Rheinische Zeitung, No. 136, Translated in 1994 by the Marx-Engels Institute, Retrived from: https://www.marxists.org/archive/marx/works/1848/11/06.htm

Marx, Karl (1969). Theses On Feuerbach, Moscow: Progress Publishers, Retrived from: https://www.marxists.org/archive/marx/works/1845/theses/theses.htm

Marx, Karl (2008). The Philosophical Manifesto of the Historical School of Law, Translated by: Hassan Mortazavi, Tehran: Negah Publications.

Marx, Karl; Engels, Fredrick (1848). Manifesto of the Communist Party, Source: Moscow (1969): Progress Publishers.

Marx, Karl; Engels, Fredrick (1848). Manifesto of the Communist Party, In Marx & Marxism (2009), Presented by Andy Blunden, Melbourne School of Continental Philosophy.

Marx, Karl; Engels, Fredrick (1979). Collected Works, Vol.11, London: Lawrence & Wishart.

Orsini, A. (2011). Anatomy of the Red Brigades: The Religious Mind-Set of Modern Terrorists, USA: Cornell University Press.

Qutb (1981). Al-Mustaqbal li-hadha'l-Din (The Future of This Religion), Translated by Sayyid Ali Khamenei, Qum: Hijrat Publications.

Qutb, Sayyid (1999). Ma'alim fi'l-Tariq (Signposts on the Road, or Milestones), Translated by Mahmoud Mahmoudi, Tehran: Ehsan Publications.

Rosenberg, Joel C. (2015). Islamic Extremists are trying to hasten the coming of the Mahdi, National Review, Retrived from: https://www.nationalreview.com/2015/09/radical-islam-iran-isis-apocalytpic-messiah-mahdi/

Saradzhyan, Simon; Toft, Monica Duffy (2016). Islamic State and the Bolsheviks: Plenty in Common and Lessons to Heed, Belfer Center for Sicence and International Affairs, Harvard Kennedy School, Retrived from: https://www.belfercenter.org/publication/islamic-state-and-bolsheviks-plenty-common-and-lessons-heed

Shepard, William (1987). Islam and Ideology: Toward a Typology, International Journal of Middle East Studies 19.

Steinberg G. (2011). The Wahhabiyya and Shi'ism, from 1744/45 to 2008, In Bengio O and Litvak M (eds), The Sunna and Shi'a in History: Division and Ecumenism in the Muslim Middle East, New York: Palgrave Macmillan.

Van Ostaeyen, P. (2014). Some remarks in the Islamic State's first issue of Dabiq Magazine, Bellingcat, Retrived from: https://www.bellingcat.com/news/mena/2014/08/02/some-remarks-on-the-islamic-states-first-issue-of-dabiq-magazine/

Volpi, Frederic (2000). Understanding the Rationale of the Islamic Fundamentalitsts Political Strategies: A Pragmatic Reading of their Conceptual Scheme during Modern Era, In Totalitarian Movements and Political Religions 1/3.

Werth, Nicolas (1999). Black Book of Communism Crimes, Terror, Repression, Harvard University Press.

Zehnpfennig, Barbara (2000). Hitlers Mein Kampf. Eine Interpretation, Munchen: Fink.